

که عنقریب من خواهم وفاتم و بعد از آن صفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب المثنوی ذکر فرمود و آن بدین نحوست شرح استبصار که سبک از آن بروز یافت و شیخ اسد اللہ در مقابیس گفته که آن شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیہ شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیہ بر معالم الاصول پدرش که مجلد متوسط است و حاشیہ بر عبادات من لایخضره الفقیه و شرح اثنا عشریہ والد اثر و حاشیہ بر مختلف الشیخ علامه و حاشیہ بر مدارک سواسے حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیہ بر طوطی و کتاب روضه الخواطر و نزہتہ الخواطر و آن کتاب مشتمل است بر نواید و مسائل و اشعار غیر او حکم و غیر آن که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرد و در آن رساله آنچه را که در نزد او ترجیح داشت در رساله در تسبیح فاتحه در سوانی کعبتین اولیتین و تسبیح و در آن رساله آنچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر بواعظ و فصاح و حکم و مرثی و الفاظ و مدیج و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان بر آن او در مدیج و الفاظ و کتاب شرح تہذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منہج المقال استادش میرزا محمد و آنجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لودلو گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات شیخ محمد که از آنجمله شرح استبصار و حاشیہ فقیه بود و در کلام او تا مل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مہذب و غیر محترمت و می بینی او را که بحث می کند در مسئلہ ما انیکہ بوضع مطلوبان سئلہ میرسد حوالہ میکند یا نش را بجاوشی او بر کتابهای دیگر با تصنیف دیگر و این یا ناشی از عجزت یا ناشی از عدم جودت بلکه تصنیف تا اینجا کلام لودلو بود و مؤلف کتاب گوید که حوالہ کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر نفہم و علم او ندارد و بسا باشد که سئلہ را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حوالہ بوضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیہ او را بر شرح لمعه دیده و همچنین حاشیہ او را بر معالم انصاف انیکہ بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد ہر اینہ صاحب حدائق در توصیف او غایت بیالغہ نمیدو چنانکہ کرده لیکن چون جناب شیخ مجتہد بود لذا این دقائق در نفہم او وارد ساخت و شیخ عبداللہ بن حاج صالح بحرانی گفته کہ شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشتند کہ او شیخ محمد را دید و ذکر کرده کہ برای او ریشہ اجتهاد نبود زیرا کہ از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جز بزرہ میگویند و ہر کہ مطلع شود بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیہ فقیہ می داند کہ جز بزرہ داشت و ذکر کرد پس شیخ علی

در احوال شیخ محمد

در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد میر و مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولد و این  
 برین الدین علی انیکه متولد شد برادرش فخر الدین محمد ابو جعفر و نعم الله لطاقه و هدایا الی الخ و اید بها بالتعد  
 و الاقبال فی جمیع الامور و جعلنی الله فداها من کل محذور و یرود چاشتگار روز و شب و هم شهر شعبان سال  
 نصد و شصت و من نظم کردم در شب پنجم شهر ربیع سال نصد و شصت و یک در مشهد حسین ابن ابی طالب  
 احمد بنی الله از جانی بنی محمد من فیض نعمه \* تا د بخم لا نزال مثلما سمع \* بحوره لیسع الله  
 پس طاهر شد از تاریخ مولد و وفاتش انیکه عمرش پنج سال سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ و قفا و هزار و سی و

سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل و جلیل القدر و متبحر بود تا لیقات او حواشی بر شرح لمعه حدیث شهید ثانی  
 در چند مجلد و فاضلان نوشته و اسم آن زهراء الذوییه است و شرح کتاب اصول کافی و از آن بیرون آمد شرح  
 کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب در المنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامید انرا بسهام المارقه از اغراض  
 زنادقه و رساله در رد کسیکه غنا را میدانند و درین دو رساله تعریف بر ملا محسن فیض کاشانی کرده و حواشی  
 فواید مدینه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لا یخضر و کتابیکه قریب به چهل هزار بیت است  
 از فنون متفرقه و فواید و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست دو از ده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیر آن که پنجاه  
 بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب در المنثور و ذکر کرده و ولادتش  
 و هزار و سیزده یا چهارده شده و لیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاده و طعنه داشته برای انیکه ملا محسن  
 لعن بر علماء داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بتی امر کب معنا و لا تلکن مع الکافرین  
 اتی المجتهدین و طعن بر علماء در کتاب سفینه النجاة نوشته و میل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد حسانی  
 در کتاب خود ملا محسن را ملا میثی نام نهاده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله  
 در مذمت او نوشته و نسق با و داده و گفته که در بازار زنجان او مان در دیده نمود ابا عبد مولف کتاب را  
 عقیده منست که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله  
 مشایخ اجماع است و امر بر شیخ علی مشتبته شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده ما در شیخ علی  
 مذکور دختر شیخ علی بن عبدالعالمی که کی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من بدم دختر  
 محقق ثانی را ادراک کردم و حال انیکه او از نود تا و ز کرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب در المنثور  
 ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت من شش ساله بودم و در بلد ما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب  
 از کتب سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتم و در آنجا مدتی اقامه نمودیم پس من با پدرم مسافرت کریم

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم و آن را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال سیده بود و والده من بسیار رافت بمن داشت و همیشه بجهت وصیت داشت که مرا نزد والانت نه نماید و در هر روز چند و فیه تفقد احوالم تنبیه و پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدیم و پدرم و غیر ایشان و آنجا شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدین بود و برادرم شیخ زین الدین و سید نورالدین و شیخ حسین بن نجیر و شیخ محمد حرقوش رحمهم الله تعالى و چون برادرم از نزد من رفت مشغول باطفال و عیال بودم و باین حال تنها بطلب علم بودم و کتب متعدده نوشتم و حریریں بودم بر محافل کتبه که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدیم و آن در سال هزار و سی و دو یا سه بود و من شانزده ساله بودم و با صغیر سن و وحدت خودم عنایت و لطف خدا را بالنسبه نمودم و دیدم در آن سفر اموری اتفاق افتاد که از عمرم

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

از آنجمله کرامت اولی اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اولی ازین باستری سوار بودم و با حاجی از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در دنبال بودند و با ما رفتی بود که غلام صغیر سندی داشت و همراه من کار بود که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام آن مرد بر پشت شتر خوابید پس بزین افتاد پس آن کار در اوردن مکان آید پس آن منزل آورد و آنکار و رامی شناخت و وقت را نقل کرد که کرامت ثانی آنکه چون بمکانی رسیدیم که برکنه ناهیکویند و در میان دو کوه واقع شده و در آنجا مکان تنگی رسیدیم که ممکن نبود مژور از آنجا مگر یک قطار یا دو قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم آنجا حاج اذان راه سپور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقا ما غم نمودند که از پیش نبره رفتند باشند که از اعلا میگفتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب را در آن مکان گذاشتم و قاعن قوافل آن بود که هر وقت که از آن معبری گذشتند شتران من خوبانیدند ما همه جمع شوند پس از آن میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که سناخ و خوابانند شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان با رسیدند و منزل ما آمدند سبابیکه در آنجا فراموشش کرده بودیم برای ما آوردند کرامت ثالثه آنکه شیخ محمد حرقوش که در آن سال حج بجای آورد و حاج برود قسم بودند مقاطع و شکاره و قاعن آن بود و شکاره از طرفت سناخ پست سر حاجیان میرفتند پس در شب پیزی از اناات سناخ من کم شد و شیخ محمد پیاده شد و با شکاره میرفت پس اتفاق افتاد که در آنجا که از من ضایع شده بود و کم شده بود و انرا برای ما آورد کرامت رابعه آنکه چون نزد یک کوشش فرستیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسکان پیش افتادیم پس چون یکم مشرفه رسیدیم من بجزم رفتم براس طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا اینکه اماکن معهوده را که شناختن آنها را سزاوار بود در وقت طواف انظار مشاهده نمودیم پس از آنکه طواف کردیم که طواف کنیم که ناگاه مردی که طواف را بر مردم تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف دهم پس گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پیش افتادم و با من در راهی نیست که بتو ادب باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی می شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده

مرا و اگر گذار پس امر دبا من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و ان مرد را بقتب کشید و باو گفت که این شخص را واگذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش او صد نفر مثل تو را طواف تعلیم نمودند و اگر او را که طواف کند پس مرا واگذاشت و من بنحویکه خود می دانستم و میخواستم طواف نمودم کرامت خامسه اینکه چون از آنکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و ان میان آنکه و در شبانه پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیق که بر دراز گوش سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات حاج وضو گرفتیم و نماز گذاریم و با من شمشیری بود که در حال نماز در آنجا گذاردم و فراموش نمودم که بر دوشم و حاج از زمین بسیار انوضع بر راه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه نمودیم در ان زمان بنواطم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که را کب حمار بود گفتیم که زفاقت کن که بان موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیرد نموا المطلوب والا تفرجی خواهد بود ان رفیق گفت که این عبت است من گفتم که بر خیز برویم امر دبا من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم که شمشیر در ان موضع است و حاج از راست و چپ مرور نمایند پیش رفیق خود گفتیم که تند برویم که شمشیر را بگیریم بر نذار و پیش شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب نمودند کرامت سادسه اینکه برایم اتفاق افتاد که شرح کعبه را در اول دفعه درس میگفتم پس عبارتی رسیدم که در آنجا لفظ صد فاعل را داشته پس گفتم از من سوال کرد که صد و فاعل کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چمن در ان شب خوابیدیم و بعد شهادت ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صد و فاعل محمد و پدرش میباشند کرامت سابعه اینکه همیشه سعی زیادی داشتم که آنچه کتب بلاتی مانده بمن برسد پس سبب انقطاع حاج طولی کشید پس مردی آنچه خواست بذل نمودم و در انتظاران بودم که ان کتب را بمن برساند چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او طبقه است که در ان سینه آدمیت با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست در جواب گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند و بسیاری از ان کتب بے جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل کرامت شامسه

در وقت دیگر خواب دیدم که جدم شهید ثانی را با جماعتی گرفته گفتم که حسرت او گرفته اند برای آنکه  
 در اینکند من گفتم که ای پادشاهانی نبود نشان را گشتن اول که بار دیگر منجا آهند او را بکشند پس بعد از چند  
 وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بگارت رفت و این از کرامات شهید ثانی  
 بود و چون سفر کردم به بلاد معلوم برائے مصالح که اقتضای آن نمود و از ماکل مشتبہ آنها خوردم و غیر  
 سلاکت با خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در او اهل سن داشتم از من دور شد و چون در سفر  
 دوم از آن بلاد توجه نمودم و بسوئے مکہ مشرفه آمدم اتفاق افتاد برای من اشیائی تیرکت  
 حج و زیارت و مؤلف این کتاب آنها را در ضمن کرامات سابقه و عدا آنها مندرج ساخته پس مگویم  
 کرامت ناسعه اینکه من رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفته  
 که من یک سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذکور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین  
 چنان کرد و چون خبر من رسید دلنگ شدم پس چون وارد بلد ذوق شدیم من در خیمه نشستم  
 که امر در بر من گذشت پس او را ندا کردم که خوشبین و چنان گفتی گفت بی وز و دست که به بینی که من  
 چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیال را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی  
 و من تلافی نیجام پس من گفتم که من از خدا سوال نیجام که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان  
 خود رفت به آزار بیت مبتلا شد و بعد از چند روز بصره رسید و در آنجا وفات کرد و خداوند عالم شتر او را  
 از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل آن از دو مرد در مکہ و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را  
 از من دفع نمی نمود هر آینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذاشت و خدا شتر ایشان را از من دفع نمود  
 نقل محتاج بطویل است و آن از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت  
 یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتیم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتیم  
 پس منبره رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در آنجا مردییم معاند از جانب حاکم بود و بر کنار خرنس  
 و از هر جاریه و عبدو و اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت سوی امانت و ضربے  
 که بجای آورد پس ما از خرنس عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست آن زن نگاه می کرد که بفهمد  
 که او کینز است یا نه پس مادر کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بشتر و اشخاص معاند آمد  
 و با او چیزی سخنم نمود پس او با غضب برخواست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی  
 بیرون آمدیم و خیمه را بر پا کردیم و کینزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه آن شخص  
 نماید و من بیرون نمودم چون آمدم خرداوان که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کینز را دید پس بعد از

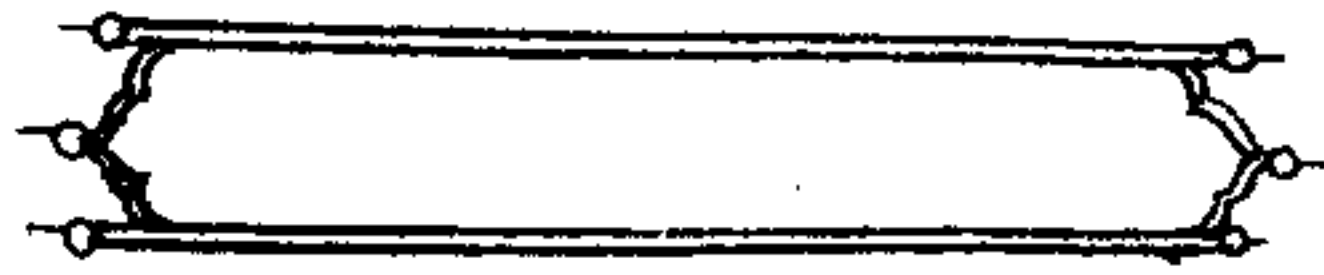
گفته

ساعتی آن ملعون آمد و گفت که چند کینه دارید گفتیم که یک داریم پس نجیبه دیگر رفت و در اینجا زنی بود و غلامی در نزد او بود پس آن زن گفت که اگر من تو را دلالت کنم برتبه جاریه ای از غلام من مسکنه بگویم گفتی از آن گفت که در آن خیمه است کینه باشد و اشاره بخیمه نمود و شوهر خود را همراه آن معاند روانه کرد که از آن خیمه بیرون نماند و چون سابقاً ما با او گفته بودیم که مایک کینه بیشتر نداریم رسیدیم که اگر خلاف ظاهر شود از او امانت بزرگی بماند پس من بخیال گفتم که دو کجا و رابرتبه بند و با هر یک از ما جاریه نباشان و الا با او تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو زن نشانندیم پس آن معاند با شوهر آن زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهر آن زن را چوب شد بد زد و مراجعت کرد و آن غلام را اخذ کرد و گفت که در وضع گفتم آن زن گفت که ایشان دو کینه را با دو زن سوار کردند و آن شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند و تحمیل باقی ماند پس آن معاند و غضب شد و بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالی او را از دیدن آن شتر کور کرد و پس نبرد آن زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار دره قروش آن زن با او داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و آن مکانهای که اخذ نمیداد در هر منزله در حد و بعد چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیا نماند رسید کرامت و و از و هم اینکه نبرل شیروان رسیدیم باز آمدند که از کینه گان خراج بستانند پس مردی همراه زنی شخص آمد و آن زن داخل خیمه می شد پس چون نجیبه ما رسیدند گفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه پس داخل آن خیمه نشد و اگر اوقات در بلاد غریب بودم بادل شکسته و مع ندما مطالعه درس بحث اشتغال داشتیم و کبیتی که مرا با آنها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از مقدار کتاب را بخط خود از کتابخانه بان احتیاج داشتم کرامت سیر و هم بطریقه شان لفظ جلاله برائے شخصی استخوان نمودم پس این آیه آمد یا براهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سوال کردم گفت که اسم من ابراهیم است کرامت چهارم و هم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد و ما انت علینا بغیر فی پس از من سوال کردم چه آیه آمد من آیه را برای تلاوت نمودم آن مرد تبسم نمود و تعجب کرد من از سبب تعجب و تبسم او سوال کردم گفت که این استخاره بر مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را وکیل در امر خود نمایم کرامت پنجم شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد و مکرراً و رفته رفته نوشت که استخاره کن و آیه را بنویس و بار رسول بفرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد و ما کان رسول ان یاتی بآیه الا باذن الله کرامت شانزدهم شخصی من خواست که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس از من استخار خواست پس من گفتم که من استخار برای امر غیر مشروع می نامم ان مرد در جواب گفت که من بر خود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخار کردم این آیه آمد و آن فرمود عنهم فلن یضیروک شیئا و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط کرامت هفتادم شخصی برای تزویج استخاره نمود و نزد من پس این آیه آمد و هو الذی خلق من المار بشراف جعله نسبا و صحرا کرامت هجدهم چند دفعه در امر تزویج استخاره نمودند این آیه آمد کلتا یخجن اتا کلتا ولم تظلم منه شیئا و فجرنا خلاطها غمرا و کان له ثمر کرامت نوزدهم دو برادر اراده داشتند که بسفرهند روند و حال ایشان در بند بود و او مشهور بفسق بود و شراب میخورد و این دو برادر اراده داشتند که نزد او بروند پس استخار کردم این آیه آمد اما احدکما فی حق ربکمرا و اما الاخر فی صلب لایه کرامت بیستم مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند و آن مرد مکرر نزد من استخار نمود همیشه آیات موسی و هرون و بنی اسرائیل می آمد کرامت بیست و یکم شخصی اراده داشت که بنزد سلطان رود برای مطلب و مهم عظیم پس استخار نمودم این آیه آمد فاودا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیئ لکم من امرکم مرفقا کرامت بیست و دو م برای شخص در همین مطلب سابق استخار کردم این آیه آمد رب اشرح لے صدری و سیر لے امری و اعل عقدة من لسانے لیفقها و تولے کرامت بیست و سوم اینکه شخصی باز و جوش خاصه بود در باب جاریه پس نزد من آمدند استخار نمود بر شرا و جاریه پس این آیه آمد اسکن انت و زوجک الجنة الی قوله تعالی لا تقر بائذہ الشجرة فقلونا من الظالمین کرامت بیست و چهارم اینکه در بند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره نمود که بسفرهند رفت باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جار امر ربک و انتم ایتیم حذاب غیر مردود و بعد از مدت قلیله خبر بخرا بے بند رسید کرامت بیست و پنجم کسیکه اراده خروج را داشت در ظاهر پس استخار نمود نزد من پس این آیه آمد و لو ارادوا الخروج لا عدلوا عده و لکن لکن الله ابتعائتم فظلم و قبل تعدوا مع القاعدین کرامت بیست و ششم اینکه برای خود استخار کرده که در آن بلد یک اقامت داشتیم از آنجا بیرون رفتیم با ششم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و از جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی است که نهایت کمالات استقامت بود و ذکر این قضیه را در اینجا بر سئے اینکه خالی از موعظت مذکور داشتیم برای تمبیه غافلین و عطف صابریین و تشویق طغاب علم دین و شیخ علی مرحوم در کتاب در المشور فرموده که چگونه دلم نه سوز و دستقل نشود از آتش فراش جگر من و دل من و حال اینکه ندیدیم ان فرزندم ما از اول عمرش تا باخرا نیکه میل کند بله و یا بلعب یا نظر کند بغیر ادب و هرگز چشم خود ما بمن نمی انداخت در زمان تحکم کردن من

و هر وقت که با من تکلم نمود مفضل همیشه با نشخویجه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهم و هرگز بدون واسطه از من چیزی طلب نمود و چون سن او بیست و سه سال رسید عادت نماز شب نمود و در ایستادگی قصیده که مجموع آن سبست و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را و مختصر نافع و شرایع و مختصر نافع و شرایع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی مرا شرح در حواشی کتاب و آن حواشی را نیز علی بن هاشم نوشت و در همه شب هائى ماه مبارک رمضان اجاره می کرد عبادت و تلاوت و دعا و شکایت نیکو و بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ می گرفتیم در خارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا می کرد و او را سخن گفتن از روی حیا و حجاب و مدت بست و دو سال عمر نمود و در نحو شرح اجرویه و شرح فطر و شرح الفیه ابن مالک و شرح فطر را بخط خود نوشت و کتاب معنی اللیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند از حدیث من لایخیر الفقیه و تمام آن کتاب و بر او نوشت حواشی را که من بر آن کتاب نوشتم و چندی شنید قدری از تهذیب را و بر من قرات کرد از رجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو بخط خود نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز از من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و آنرا در نزد غیر من خواند بخط خود نوشت و خواند شرح شمیه و مختصر تلخیص و اکثر مصول و شرح تجرید و خلاصه الحساب و رسائل دیگر و حساب و تشریح الافلاک و قدری از شرح چغینی در علم نبوت و قرات نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و از انبیا نیکو نوشت و در اول اشکال از اثبات میکرد و شروع کرد و تفسیر قاضی با کتابت آن و قرات کرد حاشیه خطائی را و در حسن خط بر تبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را میمانی در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جدول کشیدم و چون میدیدم که من علی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یکساعت و دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت و هشت ساعت آن عمل را میکرد و چون خیر بر میآمد با باب عمل از اهمیت میکرد و آنرا عمل میکرد و چون هشت ساله بود از من سوال کرد که آیا کوک قبل از بلوغ بهشت میرود من گفتم بلی گفتم که دعا کن که خدا تعالی در حال طفولیت اجل برابر سازد که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کیر نیز اگر عمل صالح کند داخل بهشت میشود و او آخر سن حرات نکرد که در اثنا در رس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی آن منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعت میکردم مسئله را پس میدیدم آن مسئله را بر غیر وجه آن و او نفهمید پس تقریر را اعاده میکردم بغیر وجه سابق یا بر پس چون مسئله را می فهمید صورت او کشوده میشد و من در او ایل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن





پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله میبود زبانش کدر کننده تر از همیشه فاطمه و هرگز نشنیدم  
 از او که غیبت کند احدی را و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را به بنیم و صدای مرا شنید  
 کتاب و قرائت و سجاده اش را بر میداشت من با او میگفتم که ای فرزند این شبها شبها می تلاوت و قرائت  
 است چرا بیکار نشسته پس از رومی حیا سر خود را بریزد راحت و جواب نمی گفت از آن پس زوجه اش  
 مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدایتعالی با او پسری روزی کرد و آن کودک بعد  
 از چند روز وفات یافت و من براسی کودک بسیار بگریستم لیکن او کم گریه میکرد و اثر رضا بجز خدا بر او  
 ظاهر بود از آن پس خدایتعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی از آنها تولد می یافت اظهار  
 بشاشت و سرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است و اگر یکی از آن دخترها چیزی از  
 خجست با ثواب بیازار میرفت و منطلوب را بعمل می آورد و هرگز از من خواش ننمود دست سواری  
 را با اینکه اسپهباداشتم و خود هم اعیان بانه نداشتم و هرگز مخارج خود را خود از من میخواست  
 بلکه کنیزی و یا کودکی را میفرستاد و اگر او را وصیت میکردم که اصراف نکند سات میشد و اگر هم جواب  
 میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید و من هم عیال پس این دو امر را بعد بگر قیاس کنید و چون  
 زمان آن رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من  
 طاقت مفارقت تو ندارم و اگر خدا نخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنم بعد از آن گفته که من تعالی بکتاب  
 خدا نمودم این آیه آمد قلن ابرح الارض حتی یا ذن لی ابی او حکم الله و هو خیر الحاکمین من گفتم که تو را  
 اذن نمیدهم و بعد از چند روز مرخص شد و بعالم آخرت انتقال نمود و هشت روز ایام مرض او بود پس  
 او را بمشهد مقدس فرستادیم و بعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانه ایشان آمد پسر  
 عمش میگوید که دیدم اینکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسب نیکویی  
 پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نماید و من سکنی دارم در خانه  
 از مر و ارید و جواهر و لیکن آدمم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عارچه از مردیست که اسم او  
 ملا افضل است و من بان وصیت نه کرده ام و شانزده عدد هزارت در صندوق من شیخ علی میگوید  
 که من فرستادم و آن صندوق را گشودند و آن اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در آنجا یافتیم و این ولایت  
 بر صحت آن خواب داشت و مولد آن پسر در آخر ساعت از روز شنبه بیست و یکم ذی الحجه سنه هزار و پنجاه  
 و شش بود و وفات او در بیت و یکم و یابست و دوم شهر ذی الحجه از سال هزار و هفتاد و هشت بود و  
 پیش از او بدو سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت و او هشت ساله بود -

## در احوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بجزانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عم جد صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده و کشتیها برای غونس داشت پس حاج احمد کشتی را برادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شد بود حاج احمد او را از امر کشتی معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان متعلق بجزانی را بجان آورده که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چند اسه هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند و هر دو بر تبه بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با اینکه فقیه بود با امر تجارت کشتی و غونس اشتغال داشت و مرجع آن بلاد بود و او اهل غونس اول جواهر را با او میفرخواستند و او بمراتب تقسیم نمیداد و از حکایات عجیبه اینکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود و او بسیار که معلوم نبود شیخ سلیمان مذکور فروخت بقیمت کمی و شیخ آنها را بکسی داد که اصلاح کرد آنها را پس همه خوب شدند و قریب به پنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ با بیع را گفت که این بود بطلان قیمت فروخته شده و زیادتی آن از تو هست و من همان را اس المال خود را میگیرم بانی مال تو باشد با بیع از آن امتناع نمیداد و گفت که مال مالیت که من او را فروخته ام و اگر فاسد بر میاید از کیسه تو رفته بود پس الحال که زاید بر آمدن هم از تو هست پس با بیع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و در میان ایشان اصلاح نمود باین نحو که بعضی از آن مال با بیع باشد و بعضی از آن مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلی وفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج -

## در احوال شیخ محمد بن سلیمان

و اما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بر تبه بلندی از علم و ریاست عاقله رسید و او را سه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبدالغنی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مزبور را پسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود -

## شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبدالحسین بن عطیه بن شیبته و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمیگشت و در غضب نمی آمد و اظهار تعجب و انقباض نمی نمود و قاعده کسانیکه ملکه مباحثه ندارند تغییر و انقباض است

و شیخ مزبور در وقتی از اوقات خطبه کتاب کافی را درس میگفت و در حلقه درس از جا غمی نشسته بودند که آنجمله علی بن عبدالقصد اصعبی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صحیح کافی اجتناب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمراریات از اول درس از صبح تا بظهر و شیخ احمد شیخ از بحث رامینفر نمودند از علمی بعلی دیگر و از مسئله دیگر تا اینکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد و متفرق شدند و بعد از عصر نیز درس نشستند پس شیخ علی مذکور غور نمود در بحث تا زمان غروب

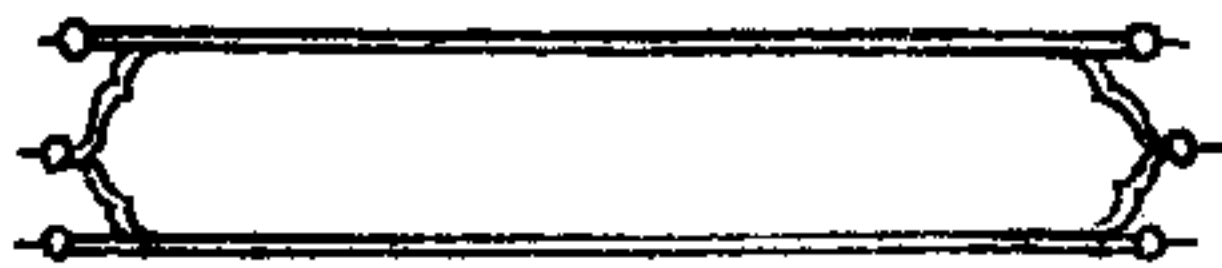
در تالیفات شیخ احمد

شیخ احمد را مضافات از آنجمله رساله در قول بجوده اموات بعد از موت و در آنجا مذکور است حکما را اختیار نموده و رساله در اوزان و رساله استثنائیه در اقرار و شرح صحیه سنخیه شیخ سلیمان بن عبدالقدیم در صدر اندر نمود و او را دوران یعنی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود و چون التشریح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را گوید من او را غنی گردانم شیخ گفت اگر شما غور کنید با هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه آن اعتراضات گوید من بار دیگر خواهیم آن اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان بوث دلالت بر بالغه رشیده و رساله در عدم طلقه یا طلقه تین تجلیل محلل و عدم آن و در آن رساله عدم عدم اختیار کرده و این خلاف قول مشهور است و منظورش از این دو رساله در شیخ عبدالقصد بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت خوب است و رساله در تقیید که عجیب و غریب است و رساله در شرح عبارت لینه در بحث زوال و رساله در مسئله بوث زوج و زوج قبل از دخول که ایام موجب تمام مهر است یا نه و رساله در دعوائی بر میت که ایام بشا به و یمین ثابت میشود یا در آنجا اختیار نمود بوث را و در بعضی النعمانین را که شیخ عبدالقصد بن علی بلاه باشد و رساله در صلح و رساله در تحقیق غساله نجاست و رساله در عدول انوره بسوره دیگر و رساله در ابوابه مسائل شیخ ناصری خطی چاپ خودی که حسن و جیده است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و اینکه طلاق عدیه افاده میکند فایده خلع را یا نه و رساله عطاریه و آن اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله جعفری است که متعلق ببطارحه می باشد و در کتاب تجارت منتظم است و رساله در اجوبه مسائل سید محیی بن سید حسین احسائی و رساله در مسئله تنجیس که بعد از زوال یمین نجاست نجس میشود یا نه و آن مسئله مشهور است که بان متفرد است و در آن رساله رد بر ما حسن نموده است و رساله در اجوبه مسائل شیخ عبداللهم سائیت و رساله در دخول رجه در غسل و شیخ عبدالقصد بن صالح رساله در عدم دخول آن نوشته است

وفات شیخ احمد مزبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه است و دوم ششم صفر از سال هزار و صد و سی و یکم و در مقبره معروفه بجای که مدفون شد و عمرش نوبیست و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب تعداد رسائل و مولفات در این کتاب بجهت چند چیز است یکی اینکه مرتبه مولفین آنها ظاهر شود و دوم اینکه این کتب و رسائل اگر نظر کسی برسد معرفت مولفین آنها پیدا کند و بداند که چه پایه و پایه داشته اند سوم اینکه مذکره این کتب و رسائل باعث شوق تحصیل شود و طالب علم و تالیف اشتیاق پیدا آید چهارم اینکه طالب این کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علماء شود و هم اسباب کار شود خصوصاً رسائل که مولفین در رساله منفرد و بیشتر سعی و کوشش نمایند و زیادتر دقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارج بیشتر ذکر می نمایند پس از رسائل انفع است برائے اسباب کار و اعمال فکر ایضا مولف کتاب گوید که چون ذکر ی از فقره احتجاب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالاً از توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوئیم که مراد است که ایزد تعالی پرور گرفت بدون پرور یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذنان و اوام در پرده شد و سچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتواند نمود و ان ذات از ایشان حجاب گرفته بدون اینکه حجابی در میان باشد و مراد است که ان ذات از بسکه در مقام صفاء و ضیاء و نور و انوار است ممکنات را قوه ادراک ان نیست و ان ذات محبوب از ممکنات شرف مانند کسی که حجابی بر روی او انداخته باشد همچنانکه که اگر بر روی خود کسی حجاب انداخته باشد مدک نخواهد بود سیم اینکه اگر ان حجاب انداختن از خدا باشد همچنین خدا تعالی حجاب برکت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه فتنه حاصل را بر عقل قلبه دادند مانند ان شد که خدا بدلهای آنها مژده باشد و همچنانکه مژده خدا را هیچ نوع نتوان شکست همچنین دلهای ایشان نوعی شرح که حق و ادراک هیچ تاثیر نیست و عبارت اخیری اشغال این حجاب از بابت تشبیه است که تشبیه بیست بهیست باشد مانند ادراک تقدم رجلاً و توخر اخیری که تقدم و تاخیر در اصل حاصل نه شد بلکه مراد تردد و دشستن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در مانحن فیه که محبوب بودن خدا مانند است که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال اینکه حجابی در میان نیست و ضعف از مواد امکانیه است و الله اعلم -

سلسله در احوال شیخ عبدالقادر بن حاج صالح

شیخ عبدالقادر بن حاج صالح بن حمزه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالقادر استمالی اسی که نسبت او نسبی سماجی است بیامشناه تخانیه پس از ان صیم است و ان قریه است از قراقرم جزیره صغیره و این شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از ان جمله کتاب جواهر البحر بن



سط شیخ عبداللہ بن حاج صالح بن جمعبہ بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبداللہ سمایحی الاصل کہتے ہیں  
 او بسوی سمایحی است بیادشناہ تختانیہ پس از ان جمیع است وان قریہ بہت از قرائی جزیرہ صغیرہ و این شیخ  
 اخباری صرف بود و کثیر اللعن بر محمد بن بود و تالیفات ان بسیار است -

### تالیفات شیخ عبداللہ بن حاجی صالح

از انجملہ کتاب جو بہر البحرین در احکام تقلین کہ ترتیب داد در ان اخبار او بتویب کرد بر غیر پنج دانی و مسائل و  
 اقصا بر کتب اربعہ نمود و از ان یک جلد بیرون آمد با بعضی از جلد ثانی در کتاب محمدیہ در آنچه لابد است از  
 مسائل و بیستہ کتاب صحیفہ علویہ و تحفہ مرقیہ رسالہ تخریر مسائل دیباچہ و حریر و رسالہ عیوب المسائل الخلافیہ  
 و آنچه لابد است از ان مسائل طہارت و صلوة ابدیہ و اینها برای سید عبداللہ بن سید علوی تالیف کردہ  
 و این سید عبداللہ از مشایخ اجازہ صاحب حدائق است و رسالہ علویہ در مسئلہ کلامیہ کہ در جواب شیخ علی بن  
 سلیمان بن علی شاخوری نوشتہ در رسالہ موسومہ بمسائل الحجہ اول و جداول المسائل و رسالہ کہ برای پدر  
 نوشتہ بندر گنگ و رسالہ در حقیقت زوج ہمراہ در تفسیل ان و صلوة بر ان از پدر و برادر و غیر انھا و در ان رد بر صاحب  
 مدارک نمودہ و رسالہ در اثبات توحید و رسالہ در مسائل مضمرات در علم نحو کہ نو مسلمہ است و رسالہ در تفسیل  
 و رسالہ بجمہانیہ در احکام اموات کہ بست و دو مسلمہ است و رسالہ دیگر کہ منتخب از سابق و فارسیہ است و رسالہ  
 در جواب دو مسلمہ کہ یکی جواب تنفل در میان نماز صبح و طلوع شمس است و مسلمہ دیگر در افضلیت صلوة راتہ است  
 اگر قضا باشد بر تعقیب و رسالہ در اثبات لذت فعلیہ عقلا و ان منع شرعا و رسالہ در مسئلہ از مسائل حیف و رسالہ  
 موسومہ بحقیقتہ تعبد و وجوب تشہد و رسالہ در رمضان با اکتہ بیللا لانا را و رسالہ موسومہ بکفایتہ در علم نجوم کہ تمام  
 نیست و رسالہ در انفاق زوج بر زوہ و کسوان منظومہ موسومہ بفتح الرجال و زبده المقال در علم رجال و رسالہ  
 بلغہ صافیہ و تحفہ وافیہ و کتاب شرح اسناد من لا یحضر الفقیہ و کتاب من لا یحضر النبیہ در شرح من لا یحضر الفقیہ  
 و این دو کتاب نا تمام است و رسالہ سلمانیہ در مسئلہ لا ضرر ولا ضرار و رسالہ در اقصا صاحب مدارک  
 در این کار از کفر است و مخالفت با اصحاب در انیکہ از او واجب نیست و رسالہ در شرح حدیث مشکل از  
 اصول کافی از اسمائہ و منظومہ رسالہ اثنا عشریہ شیخ بیانی در صلوة و رسالہ در انیکہ منصرف بلکہ شرعی  
 از او گرفته نمی شود مگر بہ نیتہ فاطمہ بانیکہ از خاصیتہ یا شہادت و بدانیکہ ملک الان ملک عی است و رسالہ  
 در خراسان نوشتہ در رد بر ملا سلیمان بن طاہر قزوینی در تحقیق مقدم راس کہ مسح ان واجب است و نا تمام  
 و رسالہ در آنچه از اوقاف بیج

بایز است و آنچه جایز نیست در انجملہ

و کتاب صاحب الشہادہ و مناقب السعداء و ان شیخ مجتہد است و رسالہ در جواز کل مخلط بحرام در زمانیکہ غیر مخصوص است

در ساله توحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق با اصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشهور است  
 بلو لود و مرجان و ان بنزله کاشکول است و کتاب خطب که از انشا کرده برای جمیع اعیان و کتاب شنبه الماری  
 در اجوبه شیخ حسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن سنی استرآبادی از شاگردان تید نورالدین مقدم و از او اجازت دارد -

عالم علامه و محقق فاضل استبد اجل افضل اهل استرآباد است و از او اجازت دارد و او را در ع صاحبان ایمان  
 عالم علامه و محقق فاضل استبد اجل افضل اهل استرآباد است و از او اجازت دارد و او را در ع صاحبان ایمان

ع میر محمد قاسم بن محمد صادق الاسترآبادی اجازت از ملا محمد باقر مجلسی دارد -

ع میر محمد بن حسن اصفهانی عالم با فضل کامل مدقق تحریر فقیه مستم حکیم جامع جامع فضل و ماثر و بدیع  
 مکارم و مفاخر لیس طبعی بود عی بر ذمی او حدی مؤید و مسد و بلطف خدای صمدی لقب بیجار الدین و  
 شهرت است و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو می باشد و از تلامذع علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر  
 و مولف کتاب در کتاب تذکره العلماء نوشته ام که او در سن بیست و سه سالگی با جتهاد رسید لیکن این سخن از مسووعا  
 خارج بود آنچه خود نوشته است در کشف الثمام قبل از بلوغ بر تبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد -

رفیق فاضل هندی بحر سرائی یا دشاہ

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرائی پاوشکاد را بد و نسوان  
 را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد و او تعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی  
 ناگاه چشم خود را گرفته که زمان برانیدند و بیرون آمدند و او بسیار فقر داشت و کتابت امر معیشت را میگذراند  
 و اگر در نزد او برانعه می آمدند میگفت که من عیال و فقر دارم باید کسب مرا معاش را بگذرانم اگر مرا فقه  
 بیخوابید طریقی برت کسب امروز مرا بیدینا من برائے شما مرا فقه کنم و انجام فارغ شد از معقول و  
 معقول و حال اینکه نیرده سال تمام نکرده بود و شیخ اسد الله کاشمیری که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر  
 آن مقدم شد در کتاب مقامین الانوار گفته که فاضل هندی دو بد و امر در حال صغر نشوونما و در هندی شده بود  
 را این مابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند با حیات و مناظرات عجیبه داشته و ایشان را از

تالیفات مختل هند

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسائل و تعلقات در علوم دینی و اصولیه و فقهیه  
 تصنیف کرد که از آن جمله است ملخص التلخیص و شرح ان و مناجیح السویه در شرح روضه البهیة که شرح لمعه است تصنیف کرد

در آن کتب که زمانه اینها  
 در آن کتب که زمانه اینها

و این کتاب مبسوطیت و مشحون بفریاد و تحقیقات است و تاریخ خام آن کتاب در سال هزار و هشتاد و هشت شده  
 پس عمرش در آن زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف الشام که شرح تواند  
 علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا باخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بمطاب و وسط  
 که اقرب با اختصار است باستیفار مهم از اقوال و ادله و زیاده از این از کشف الشام روز نیافت و کتاب مختصر شفا  
 که شفا است از شیخ ابو علی بن سینا است و گو با از تمام کرده پس از آن شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مساجد  
 حال همین احوال اتفاق افتاد قریب آنچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لے صوارف ایام مرا از بلوغ مرهم  
 عایق شد و آن صوارف زمان و حوادث و هر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان  
 و خداستعاز و مستعان است و بسوی اوست شکایت و براوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل  
 هندی در اول کشف الشام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را  
 در نزد والد خود علامه خوانده و خوشنمذ تا یف کتاب تواید شد و گفته است که از فضل خداست بخت چه من فارغ  
 التحصیل شدم از معقول و منقول و حال اینکه سیزده سال نشده بودم و تشریح کردم در تصنیف و حال اینکه ده  
 سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم نیت احریس را در فهم شرح تلخیص و حال اینکه پانزده سال نرسیده بودم  
 و تصنیف کردم پیش از آن زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع آن و  
 زبد در اصول دین و عوار بدیعه در اصول شریعت و شروح آن و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله  
 بودم که مطول و مختصر تلخیص تفقارانی را در من میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود و مولف کتاب گوید که عجب ازین  
 امور نیست چه شهید ثانی در شرح بایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با  
 آن عصر در قیاس و استدلال مناظره نمیداد و او را بدوش میکشند و میبروند و می آورند و چون گرسنه می شد  
 برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدیث است که در باب سید بن طاووس و فخر المحققین مراتب مذکوره را  
 انکار نمود با اینکه محل انکار نیست -

### حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاید بر عیبت پس باکی نیست که بعضی از غرائب احوال او مذکور شود اگر چه در اول  
 در شاخ اجان نیست و داخل در حکما است بلکه در تشیع او خلافت است این میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا  
 در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل نمود و روزی نبرد پادشاه رفت و معروض داشت که مس کران  
 کاغان در اوقات سحر مس میگویند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان  
 تا کاغان مسافت چهار منزل است چگونه از چهار منزل راه صد را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که پس را

## در احوال ابو علی سینا

در شبها نگویند پس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس کران بکار اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس کران بکارشان بار از مطالع باز داشتند پس سلطان صدق فعل او را دریافت از آن پس حکم نمود که مس کران شب کار نکنند.

### در قوت با صره او

وقوت با صره اش سجدی بود که در مسافت چهار فرسخ مگس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزی وارد مجلس سلطان شد و دید که سلطان دو زمین انداخته شیخ گفت که برای چه دو زمین انداخته ای سلطان گفت که چهار فرسخ سوار می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که درین مسافت قلیل هست بدین نیست پس شیخ ابو علی بدین جانب نگاه کرد و سوار می آید که بغلان شکل و فلان لباس است و اسپ او بغلان رنگت و شیرینی منجور سلطان گفت شیرینی داخل در طعم است نه مری پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که از آنجا بوئستم که گسهای چندی در دور دانش پرواز میکنند و این علامت است که شیرینی منجور

### دیدن ابو عطار در بروی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستاره عطار دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که بر روی آفتاب بود مانند خالیکه که بر روی کسی باشد اگر چه عطار در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک بیج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بودند چنان بنظری آید که خالیه بر روی آفتاب است - ایضا شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که آسمان شبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال کردم گفت که چون ابو علی متولد شد غریبال یعنی پرچم را بر روی او بجهت محمی گذاشتند و او در زیر آن پرچم آسمان را دید که سوراخ بسیار دارد و آن سوراخهای پرچم بود که شعاع بصرش در آن متفرق و آسمان را بدان گونه دید -

### در معالجه دختر پادشاه

وقوت در آنکه اش نجوی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه آن زمان را مرض صعب روی داده تا آنیکه پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که با هم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه آن پس شیخ ابو علی نیز در آن مجلس داخل شد و اطبا با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضی خاص و پس از آن در علاج اختلاف کردند تا آنیکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص آن زمان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بجادله نمود و هفتاد برهان آورد و بر ضعیبی برهانه آفاسه کرد که این مرض که شما تشخیص دادید باطل است پس از آن هفتاد برهان اقامه کرد که این مرض خلاف است و علاج آن بغلان نخوست پس آن هفتاد نفر طبیب همه بجز او را کردند و سلطان امر معالجه را بدو مفوض داشت و او در آنک زمانی آن مرض را معالجه نمود و در مدت است و چهار سال طی جمیع علوم نمود



## در احوال شیخ ابوعلی سینا

### در قوه حافظه ابوعلی سینا

در قوه حافظه او حد اهل زمان بود و حاجی ملا احمد زراقی در کتاب سیف الایمان نوشته است که شیخ ابوعلی از روی فرا  
 باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علماء از او درخواست نمودند شیخ  
 رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من بخوانم شما بنویسید و قانون  
 شصت هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از آن پس  
 از خراسان آوردند و مقابله بان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در آن نیافتند بلکه همان مطابق با اصل  
 نسخه بوده و ایضا در وقتی در کشتی نشسته بود طای لغوی نیز در آن کشتی با او رفیق شد و شیخ را می شناخت شیخ  
 از او سوال نمود که برای چه آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام بنحو اهم که بنظر پادشاه برسانم شیخ ابوعلی گفت  
 که می شود اینکه در ایامیکه در کشتی میباشیم از او دعوتی ما مطالعه کنیم گفت باکی نیست پس آن کتاب را نزد شیخ رئیس  
 گذاشت شیخ در آن چند روز آن کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس نازل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در  
 صباح آنروز از خوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است  
 با خود گفت که اگر میدانستم که او را قریب سلطان نیست هر آینه او را واسطه میگرفتم پس آن کتاب را به نزد سلطان گذاشت  
 سلطان کتاب را گرفت نزد ابوعلی گذاشت و گفت که بهین اگر سر او را جایزه است با او جایزه داده باشیم شیخ  
 رئیس آن کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب پیش ازین تالیف کرده اند از خوند  
 لغوی مؤلف منکر این معنی شده که این کتاب من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من است که من این  
 کتاب را از حفظ دارم و تو آنرا بگیر. تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند  
 و از آخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس از خوند لغوی مولف کتاب در میان مجلس  
 بهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بایر کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص او را  
 حفظ دارد و نسبت سابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق  
 جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم  
 حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوه حافظه او در تعجب شدند از بعضی سبب معلوم شد که آن شخص  
 صاحب قاموس و آن کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابوعلی در سال چهارم هجری  
 بود و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصله میان ایشان بسیار است - ایضا گویند که در ویشی  
 بر پدر شیخ ابوعلی همان شد و پس از صرف غذا در ویش بیدار شد شیخ گفت که من میخواهم و تو بیدار باش که شب  
 ستاره طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا تخلصیت پس در ویش در خواب شد و پدر شیخ ابوعلی نشست

چون دید که ستارگان بر او عود آمدن است فوت او همچنان آمد در اول باز و خود مواته نمود از آن پس غسل کرده پس در ویش را بیدار کرد و در ویش دید که ستارگان از محل موعود گذشته است به پد شیخ ابراهیم کرده که مراد بیدار کرد و وقت گذشته است پد شیخ کیفیت واقعه را با در ویش در میان نهاد و در ویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که اجوبه زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجداده -

### در مباحثه شیخ با علمای هر فن

و چون شیخ رئیس سرآمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت و ادعای تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افتد برون یا بطور یا ذی مقر اطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابو نصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان بزبان عرب نقل نمود و علمای میان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند بر او غلبه کند چو شیخ ادعا و غلبه نمود صاحبان هر علم را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

### معارضه شیخ با همیاری در علم کیمیا

جز اینکه درو و علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا بر آن اقامه نمود و بر استحال کیمیا پس جندگی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد و شیخ بر آن اقامه نمود بر استحال کیمیا برای اینکه انقلاب مهیت نامیاید و انقلاب مهیت نظر بقوانین حکمت باطل و محال است جندگی گفت که من از رد جواب بر مان عجز دارم لیکن من در برابر تو صفت کیمیا میگویم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که بر جس من مشبه کنی و شعبده نما جندگی گفت که من اجزائی چند تو میدهم و خود در چهار فرسخ می نشینم و تو خود و انرا بقسمی که تو تعلیم میکنم بجهل آور خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد و جندگی ان اجزاء را بدو تسلیم کرد و دستور العمل داده و خود در چهار فرسخ رفت و شیخ ان را بجهل آورد و بگوید که کیمیا بجهل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بجهل خود آورد و از آن پس بر مان بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را آتش گرفت و یاد دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضی گفته اند پس شیخ دماغ خسته گردید و از ادعای تعلیم گذشت فلذا او را بشیخ رئیس لقب دادند -

### در احوال زلال شتران در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل تسایع را پس گفت که نقار خانه شاهی را کوبیدند از آن جا اینکه یرقان قبل تسایع عسر العلاج است و در آن زمان اطباء از معالجه ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافلہ همراه بود اهل ان قافلہ اورا منی شناختند و باس احترام از او منی داشتند و در بین راه بلهولوب استغاث و داشتند اوقات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان منزعج گردیده بشی که قافلہ در خواب بودند شیخ زلال شتران نجومی بست و ترسید

## در احوال شیخ ابو علی سینا

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شتر بلند شد بعد از آن صدا در خواب شد تا منزل رسید  
و شیخ در آن منزل از شایع و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب شد شیخ آنها  
بر وجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و او از آن زلازل بلند شد همه در خنده شدند و متصل  
در خنده بودند تا اینکه منزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب شد شیخ آن زلازل را بنحو دیگر ترتیب  
ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و اینقدر  
گریختند تا منزل رسیدند و چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که آنها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس اهل  
قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را شاختند و با پس احترام از او نگه داشتند -

### در ذاتیت و دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب و اینکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع میدانست و این مذاهب سیدان بن عباس و شمس  
و همچنین از متأخرین مرحوم مبرور و معنور خوانند طالع عبد الکریم ایروانی مقدم الذکر نیز همین مذاهب را اختیار کرده و این  
فقیر مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذاهب را بنحو استیفای کرم

### در معارضه شیخ ابوسعید با شیخ ابو علی

بعضی از فضلا سموع شد که شیخ ابوسعید ابو انخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر شیخ رئیس بود و میان  
ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابوسعید از شیخ ابو علی  
سوال کرد که شما میگویند که جسم ثقیل میل برگز خود میکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله  
مسائل است شیخ ابوسعید طاس حمام را به او انداخت پس طاس در هوا ماند و شیخ گفت که چه جسم ثقیل میل برگز نکرد  
شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس فاسد دارد که او را از میل مرکز نزول مانع است شیخ ابوسعید گفت که قاصر در اینجا  
چیت شیخ ابو علی در جواب گفت که قاصر نفس است شیخ ابوسعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرض  
برایت حاصل آید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مزدی نبود دادند و من  
بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابوسعید ابو انخیر است که من در عالم کشف و شعور بهر دیار  
که قدم زدم دیدم که باقی مصافی شیخ رئیس کور کورانه در اینجا بود -

### در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابو علی در آنجا بود و بر او فاتحه میخواند و او را  
زیدی مذاهب میدانست تا اینکه شبی در عالم رویار دید که جناب ختمی تاب نشسته و شیخ رئیس در پهلوسنه  
اونشسته این شخص همدانی از جناب رسول خدا سوال نمود که ابو علی با اینکه تیدی مذاهب بود چرا انقدر زلفت یافت

که در چلوی شتاب نشینید پس رسول خدا ۱۵ در جواب گفت که تو با این عمق منکسر فهمیده  
 که زیدی مذہب بدست و شیخ ابو علی با انعم و فطانت نفہمید پس آن شخص ہمدانی بہ شیخ معتقد گشت  
 و ہمیشہ بزارش حاضر میشد و بقاتحہ اورا یادوری مینمود و شیخ بجمانی طیب رسدہ کتاب کشکول میفرماید کہ شیخ  
 عبد اللہ بن بغدادی گوید کہ شی در واقعہ رسول خدا را دیدم پس از آن جناب سوال نمودم از حالت بن سینا  
 بانکہ او ناجی است و یا مالک انجناب در جواب فرمود کہ او مردیست کہ خواست چدا برسد بدون واسطہ  
 من پس من مانع شدم اورا و دستی برسینہ اش زدم پس او در آتش جنم افتاد -

### در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اول

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو انخیر مر اسدہ شیخ نوشت کہ مثل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت کہ مستحکم ترین  
 شکل اربعہ شکل اول است و سایر اشکال تا شکل اول نزود تمام خوانند بود و ہمہ استدلالات شکل اول  
 راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیجہا مانع دانند شکل اول مستلزم دورت زیرا کہ شناختن نتیجہ  
 موقوفست بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجہ و این دورت دور با ابتدا  
 باطل است زیرا کہ دور لازم دارد و تقدستی را بر نفس خود و این باطل است پس سبب مطلبی از مطالب عقلیہ تمام نخواہد  
 بود شیخ در جواب نوشت کہ بہت دور با جمال و تفصیل مختلف است باین نحو کہ نتیجہ موقوفست بر معرفت کبری  
 تنصلاً و لیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجہ اجمالاً پس دور مندرج است و این سخن در ترجمہ ظاہر  
 قویستی با ملامت زانی شہروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجاع بر اجاع وارد آوردند و جواب  
 ان نیز بدین نحو در کتب اصولیہ مذکور است -

### در مناظرہ بھینار با شیخ رئیس

و چون رئیس سرآمد علماء آن عہد و عصر بود و فضلاء آن زمان طوق ارا دت اورا بگردن انداختہ و اذعان  
 بنفیلت او کردہ و در مجلس درس او حاضر میشدند و بھینار کہ یکی از فضلاء حکما ران عصر بود او نیز در مجلس  
 شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بھینار شیخ گفت کہ چرا او عاقبت  
 گیتی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء از منہ و امکانہ با برای مجادلہ و قوت مناظرہ  
 تو نیست شیخ رئیس در جواب گفت کہ سوال تو از زمانی دیگر جواب خواہم گفت پس از آن مکالمہ زمانی  
 گذشت تا آنکہ شبی بھینار و شیخ رئیس در میان یک اطاق خوابیدہ بودند و رستان بود شیخ  
 بندہ ہون و سردی رستان آن موقوفست پس موزن در وقت سحر ربالاتی بگلدستہ مسجد رفت و مشغول  
 گمانی خدا یغالی و ملح پیغمبر گردید شیخ ابو علی بہ بھینار گفت کہ بر خیز و از بیرون خانہ آب خوردن برآیم

بیا بهینا گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چنان از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این وقت مضر با عصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب و حیدر عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن آب منع مینمائی با اینکه ضرورت اقتضائی آن مینماید بهینا در جواب گفت که اکنون من در میان عرق می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردد شیخ گفت که اکنون جواب مسئله تو را بگویم در باب دعوائی نبوت پس بدانکه پیغمبری است که چهار صد سال ز بعثت او میگذرد و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر باشدت سر ما در بالای گلدسته شنا و مدح او می نمایند و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و تو امر میکنم که شربت ابی بن دهنی نفس من القدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائی پیغمبری کنم -

در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد است و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب فلان چیز است شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بان دیار رفته و بجزک مطب آن طبیب حاضر آمد و در آن جا نشست و آن طبیب شیخ را شناخت پس مریضی آمد و آن طبیب نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی آن مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند پس را بدان بیان گفته شیخ ازین معنی متعجب گشته بعد از آنکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ از آن طبیب سوال کرد که این اخبار شما با کول و مشروب موافق بجهت فایده از قوا عدل طبیعیه است و من در اول شنیده بودم لیکن از عان نمی نمودم تا اینکه برای العین مشاهده نمودم پس آن طبیب از حال او گفتش و تجسس نمود تا اینکه شیخ رئیس را شناخت و با عزت و اکرام او پرداخت و از آن پس گفت که شما رحمت کشدید و از راه دور آمدید و آن اخبار من با کول و مشروب موافق است بلکه از روی فراست است چون اهل این بلد اکثر جهود و جهود بسیار بی سلبقه اند چیزی را که بخورند بر لباس و بدن ایشان غالباً قدری از آن او ده است و من از امی بنیم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خرپره بزرگ من را چسبیده بود لذا گفتم که خرپره خوردی او هم تصدیق این معنی نموده -

در تالیفات شیخ رئیس

همه تالیفات شیخ رئیس بسیار است از آن جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاهدت و امام فخر رازی بر آن تشریح نوشته و محقق طوس خواججه نصیر الدین نیز بر آن تشریح نوشته است و علامه علی محاکمات میان تشریح اشارات نوشته و همچنین قطب المتحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل آن کتابی در طب نوشته

## در احوال شیخ ابو علی سینا

نشود شیخ بھائی در کتاب کنگول نوشته است کہ شرح قانون نہ نفرمی باشند اول عزالدین رازس  
 و دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبدالعزیز ابن عبدالجبار حلی پنجم  
 علاء الدین قرشی کہ معروف باین نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری کہ طیب مصر بوده است ہفتم یعقوب  
 بن اسحق سیحی کہ معروف باین النفی باشد ہشتم ہتہ اللہ بن جمیع یهودی مصری نہم قطب الدین علامہ  
 شیرازی و از جملہ معارضات محاضرات شیخ رئیس با بھنبارانیکہ بھنبار زمان را از جملہ مشخصات میدہست  
 و درین باب بشیخ بسیار مجادلہ نموده اخرا لامر شیخ گفت کہ تو اتحاق جواب بر من نداری زیرا کہ ان زمان  
 کہ تو سوال کردی غیر این زمان ہست پس تو الان غیر ان شخص میباشی کہ از من سوال کرده است پس بھنبار  
 ملزم شد و معروفست کہ شیخ ہر مطلبی را بصغری و کبری و نتیجہ درمی آورد اگر شرایط اتاج اشکال را در ان  
 تمام دید بان حکم میکرد و الا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافت مشہور حسین ابن عبدالقہ بن سینا است و از  
 جملہ نایعات او نجات ہست و رسالہ سلامات و ابسال و رسالہ طبر و زمان ولادت شیخ رئیس طالع سلطان  
 بود و درجہ شرف مشتری و قمر بر درجہ شرف خود بود و زہر نیز بر درجہ شرف خود و سهم السعاده درست و نہ  
 از سرطان بود و سهم الغیب در اول سرطان بود با سہیل و شعری یانیہ و شیخ ظہیر الدین بیہقی گفتہ کہ شیخ  
 چون دہ سالہ بود حفظ کرد اصول ادب را پس از ان بقراءت کتاب ایسا غوجی نزد با تلی شروع نمود۔

### معارضہ شیخ ابو علی با مسکویہ

و روزی شیخ ابو علی سینا مجلس درس ابو علی بن مسکویہ درآمد و تلامذہ بود و حوالے او نشدہ دید چون  
 شیوہ او امتحان فضلا رو اظہار مرتبت با اکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی با ابو علی بن مسکویہ داد  
 و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویہ جزوی را کہ در عالم اخلاق بود بدو داد  
 و گفت کہ تو اصلاح خود کن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبدالقہ تجربانی کہ تلمذ او بود احوال  
 او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حساب و در رسالہ علیہ نوشتہ و ذکر کردہ کہ پدر شیخ  
 مردی دانشمند حکیم از اہل بلخ و از اعیان شیعہ اسما علیہ بودہ و در ایام امیر نوح ابن منصور ساکنانے  
 از انجا بہ نجا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی در ان دیار بوجود آمد و در دہ سالگی حفظ قرآن و ضبط  
 بسیاری از علوم دینیہ و فنون ادبیہ نمودہ و بعد از ان ظواہر منطق را بر ابو عبدالقہ تلمذی کہ یکی  
 از فضلا زمان بود خواند و باندک زمانی از او استفذ شدہ بخودی خود مطالعہ کتب منطق و حکمت نمود  
 و در پیچیدہ سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکرہ دولت شاہی مسطور است کہ او دروازہ  
 سالگی با علماء نجا را مناظرہ کردی و ایشان را ملزم ساختہ و در کتاب بلخ الوزراء و غیرہ مسطور است

که در آنوقت که شیخ در نجف امپاطره شتغال داشت امیر فوج را مرض صعب روی داد و جمیع اطباء از معالجه  
 آن عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند بانکه زمانی امیر فوج صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید  
 و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مخصر گشته بکتابخانه نجف که در آن زمان از کتب ولیم و آخرین  
 در آنجا جمع بود رفت و مجموع آن کتب نفیسه را به نظر در آورده و فائق معاینه از بر صغیر خواطر نگاشت  
 اتفاقاً در آن اوان آتشی در آن کتبخانه افتاد و جمعی از خطما را ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش در آن کتب  
 زد تا آن علوم را بچوبت نماید از آن پس تصنیف مشغول گشت مجدداً شیخ بایران آمد و بهمدان رفت و در نزد سلطان  
 بهمدان مقصر برآمد و شیخ در آنجا بختی شد و با تمام کتابت سفار اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق بر جوع با سلی  
 و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات و الهیات آن کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت او را  
 در قلعه از قلاع بهمدان مجوس ساخت و شیخ در آنجا قید و انشا کرده که یک بیت آن نیست و غولی فی البقیع کما تتر  
 و کل الشکت فی امر الخروج و مدت چهار ماه شیخ در آنجا مجوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقطانرا  
 و کتاب تولیج را در آنجا تالیف کرد از آن پس از حبس خلاص و تصنیف منطق شفا مشغول شد پس با صفهان آمد  
 و از جانب امیر علاءالدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء صفهان مجلس خاص حاضر و مباحثات علمی نماید  
 و در آنجا با تمام کتابت شفا مشغول شد و در آن انشا کتاب حکمت علاءیرا بنام امیر علاءالدوله نوشت و چون شیخ  
 را بباشرت رغبتی تمام بود با عقاد قوت مزاج خود در آن باب انکار ننمود و لذا در مزاج او فتوری بهم رسید  
 پس شیخ را قوی لحنی عارض شد و جهت حرص بر صحت بگرد خود را هشت مرتبه قفنه نمود بسبب آن بعضی از اعماد  
 او مجروح گشت و سچ بهم رسید و از آن پس مرض صرع که گاهی تا پنج قوی لحنی می باشد او را عارض شد و در  
 انشا معاجزات بعضی از علمای آن که در خزانه لغو و او خیانت بسیار کرده بودند و سرود بطوس که شیخ بجهت صرع  
 تناول ننمود و در آن قدری ایفون انداختند و شیخ را از خوردن آن حال متغیر شد و با اینکه حال او از  
 ضعف بجاشی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر نشی او را حاصل شد و مجلس امیر  
 علاءالدوله در آنجا هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقاً در آن ایام بتکلیف علاءالدوله بهمدان  
 او بجانب بهمدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه  
 نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بران حال چند گاه بود تا وفات کرد و اکثر فقهای سنت و جماعت  
 در آن عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته که فرسنی کز ان اسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود  
 در هر چه من بکی و ان هم کافره پس در هر یک مسلمان نبود و در مذنب شیخ رئیس اختلاف است  
 بعضی او را زیدی مذنب می دانند و ظاهر کتب او است که هر مذنب سنت و جماعت باشد زیرا که اثبات خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در شیخ او نوشته و متکبان بسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرکز دایرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هو فی القضاة بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته که و اختلافه بالتص اصوب فان ذلک لایودی الی الشعب و تشعب و الاختلاف چون سنیان خلافت را با جماع و بیعت می دانند و شیعه نقض میدانند و این رباعی از اوست که دال فی الجملة بر شیخ او است + بر شیخ  
چهار با خطلم یزلی معکوس نوشت است نام دو علی یک لام و دو عین با دو بار معکوس از عجب و عین نعت  
با خطلم و رباعی دیگر گفته تا باده عشق در گلو نخبه اند و اندر پی عشق عاشق انگخته اند در جان روان  
بو علی مهر علی چون شیر شکر بیم بر اینخته اند و بعضی گویند در بیعت شراب بنور و امانه انقدر که مت کند  
و در آخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و در مظالم بجائی آورد و در هر سه روز یک قرآن ختم می نمود

### در وفات ابو علی سینا

تا در جماد اول ماه رمضان سنه چهار صد و بیست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل  
الخطاب است در سال سیصد و هفتاد بود پس تمام عمرش پنجاه و هشت سال بود و در تاریخ گزین گفته اجتهاد الحق ابو علی  
در شیخ آمد از عدم وجود در شصا کسب کرد کل علوم در نکر کرد اینچنان بود -

### حد و احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرآبادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانیست و اخباری فاضل  
و اول کسی است که باب طعن ابرباب اجتهاد را باز و به تشیع مجتهدین و مسازت و این نامش از غبوت او است  
ماینفات او فوائد مدینه و شرح اصول کافی و شرح تخریب الاحکام و رد آنچه احداث کرده اند فاضلان ملا  
جلوه الدین و میر صدر الدین در حاشی شرح جدید تجرید و کتاب فوائد و فایق العلوم و حقایق علوم و شرح استنباط  
که تمام نیست و رساله و ربداد و جواب مسائل شیخ حسین طبری و رساله در تطهارت خمر و نجاست ان و حاشیه بر طهارت  
مدارک که تمام نیست مجاور که و مدینه بود و فائش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

### حد میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف و مجتهد و رجال  
بوده ماینفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر آیات احکام و حاشیه  
بر تخریب و رسائل متعدده و وفات او در که معطره سیزدهم ذیقعد الاحرام از سال هزار و بیست و هشت و  
و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی اجازه دارد و اسم  
بدرش کس است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسان



که در غیبت کبری حضرت صاحب‌السلام را دیده اند که خبر دادند مراجع اعظمی از تبت سند فاضل کامل میرزا محمد اشرف آبادی  
نور الله مرقدی که من شب طواف بیت الله احرام می نمودم دیدم جوانی خوش رو نیز طواف میکرد چون نزد من رسید  
دسته از گل سرخ بمن داد و حال نیکه زمان گل سرخ نبود پس من از او بپرسیدم و گفتم که ای سید من این گل از  
مجاست گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و اینجاست اعباد و از هزاره  
و در کلام تفسیر و رجال گوی سبقت از میدان رجال ربوده -

### مناظره با فرنگی

عمو محمد بن مرتضی مدعوی و لقب بغیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت  
فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و بسططان معفوی نوشته که علمای مذہب شما را گوئید که با فرستاده  
من در امر دین و مذہب مناظره کند اگر او جواب ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان جواب دهد پس شما  
ببین ما در ایند و ان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست بگیرت میگفت و او صاف ان شی را بیان میکرد  
پس سلطان علماء را جمع کرده و سرآمد اهل ان مجلس اخوند ملا محسن بود پس ملا محسن بان سفیر فرنگی گفت که سلطان  
شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوایر فرستاده کند با علماء ملت مناظره کند ان فرنگی گفت  
که شما نه عهده من نمیتوانید که بداراید اکنون چیزی در دست بگیرتا من بگویم ملا محسن تسیح از تربت حضرت  
سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه در شد بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز  
ماندی فرنگی گفت عاجز تا مذم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان  
فکر کردن من فته این بابت است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی  
و در دست من قطعه از خاک بهشت است و ان تسیحی است که از قبر مطهر دختر زاده پیغمبر است که امام است پس  
حقیقت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنای جایز می داشت و این  
از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از آنها بحسب تقصیر مقامات مذکور شد  
و پیش ان بود که او را از حقوق فقا است نبود و جنبه معقول او غلبه داشت -

### در تعنی کثیر بر اسے ملا محسن

گویند که ملا محسن در باغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول نماز شب بود که کثیری برای او غنایم خواند و او  
در کوه غوغ بود میگرفت و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از او در میان بازار افتاده بود و بعد از  
یکسال بخواطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد  
با و گفتند که درین مدت طویل چاقو در انجا نمی ماند البته بروی دست اند ملا محسن گشت که مردم سلامی شنبه بخون می شود